

۱- زبان شناسی چیست؟

۲- تفاوت زبان شناسی نوین با زبان شناسی کلاسیک چیست؟

۳- اقسام زبان شناسی از نظر زبان چیست؟

۴- اقسام زبان شناسی از نظر موضوع چیست؟

۵- استرکات اللغات؟

موجود شکل معنی
اکثری مطالعه کتابی

زبان شناسی: بررسی علمی زبان است. زبان شناسی علم است.

زبان شناسی نوین

زبان شناسی نوین از شاخه های علمی تازه ای است که در سال های اخیر با سرعتی بی سابقه رشد کرده است. در نتیجه این جهش سریع، خارج از جرگه زبان شناسان اهل فن، تقریباً در هیچ کشوری برای مردم عادی مجال پیدا نشده که با این علم تازه آشنا شوند و این خود موجب سوء تفاهات زیادی شده است. جای شگفتی است که مشاهده می شود قبل از این که زبان شناسی در اذهان عموم به عنوان یک علم شناخته شود، به شعبه هایی تقسیم شده است که هریک راه جداگانه ای را در پیش گرفته اند و به تدریج از یکدیگر فاصله می گیرند به طوری که گاهی به جای علم زبان شناسی از «علوم زبان شناسی» سخن به میان می آید.

قبل از این که ما سعی کنیم زبان شناسی نوین را تعریف کنیم، بهتر است ببینیم مردم معمولاً از زبان شناسی چه تصویری دارند. اگر شما از یک فرد تحصیل کرده سؤال کنید «زبان شناسی یعنی چه؟» اگر او اصلاً از زبان شناسی تصویری داشته باشد، معمولاً یکی از این دو جواب را خواهد داد:

(الف) زبان شناسی یعنی مطالعه ریشه لغات، یعنی لغات چگونه به وجود آمده اند، چطور صورت و معنی آنها تغییر کرده است، چطور از یکدیگر مشتق شده اند و مانند آن. به زبان فنی می توان گفت که او

زبان‌شناسی را با ریشه‌شناسی (etymology) معادل می‌داند.
 (ب) زبان‌شناسی یعنی دانستن چند زبان و زبان‌شناس کسی است که
 لااقل بتواند به چندین زبان سخن بگوید. به زبان فنی می‌توان گفت که او
 زبان‌شناسی را با چندزبانی (multilingualism) معادل می‌داند.

ناگفته نماند که اگر این شخص گرفتار کتاب‌های فنی زبان‌شناسی به
 زبان‌های اروپایی شده باشد، بعید نیست در پاسخ شما بگوید
 «زبان‌شناسی چیز مزخرفی است، زبان‌شناسان درباره چیزهای عادی
 زبان که همه کس می‌داند طوری حرف می‌زنند که هیچکس جز خودشان
 سر در نمی‌آورد.»

اجازه بدهید قبل از این که درباره پاسخ‌های «الف» و «ب» اظهار نظر
 کنیم، نخست پاسخ اخیر را توجیه کنیم. به علت پیشرفت برق‌آسای
 زبان‌شناسی در سال‌های اخیر، حتی برای زبان‌شناسان حرفه‌ای نیز کار
 مشکلی شده که پایه‌پای آخرین پیشرفت‌های این علم گام بردارند. هر روز
 مکتب‌های تازه‌ای ظاهر می‌شود که اصطلاحات و مفاهیم خاص خود
 دارد و آموختن و تسلط یافتن به همه آن‌ها اگر غیرممکن نباشد، لااقل
 طاقت‌فرسا شده است. در نتیجه این پیشرفت سریع اکثر زبان‌شناسان
 سخت سرگرم آن بوده‌اند که خود را با تحولات جدید حرفه خویش آشنا
 کنند و در نتیجه فرصت آن را نداشته‌اند که برای مردم عادی و
 غیر حرفه‌ای کتاب یا مقاله بنویسند. در نتیجه اصول علم زبان‌شناسی به
 زبان ساده تدوین نشده است به طوری که اگر کسی بخواهد درباره این علم
 تصویری کلی پیدا کند به سختی می‌تواند حتی به زبان‌های اروپایی کتابی
 پیدا کند که این خدمت را به او بنماید. این وضع زبان‌شناسی و کتاب‌های
 زبان‌شناسی در اروپا و امریکا است و از این وضع می‌توان قیاس کرد که
 زبان‌شناسی نوین در کشور ما تا چه حد تازه، ناشناخته و از دسترس مردم
 عادی به دور است. اگر کتاب‌های زبان‌شناسی، لااقل به صورت فنی، در
 زبان‌های اروپایی یافت می‌شود، متأسفانه این کتاب‌ها نه به صورت فنی و

نه به صورت عادی در زبان فارسی یافت نمی‌شوند. به هر حال علت این‌که عده معدودی ممکن است زبان‌شناسی نوین را «مبهم» بنامند و از آن بگریزند، همان جنبه فنی بودن آن است.

در مورد پاسخ اول، یعنی تعبیر زبان‌شناسی به ریشه‌شناسی لغات، باید توجه داشت که این دو به هیچ وجه معادل یکدیگر نیستند: ریشه‌شناسی بخشی است از زبان‌شناسی تاریخی و زبان‌شناسی تاریخی خود شاخه کوچکی است از زبان‌شناسی عمومی. برای کسانی که تصور زبان‌شناسی در ذهن آن‌ها به همین تصور محدود می‌شود و دانش آن‌ها در این زمینه از این فراتر نمی‌رود، اگر به مطالعات تاریخی علاقه نداشته باشند، همین تصور کافی خواهد بود که در آن‌ها نسبت به زبان‌شناسی نوعی بدبینی و مخالفت برانگیزد. اینان معمولاً استدلال می‌کنند که زبان‌شناسی، یعنی به نظر آن‌ها ریشه‌شناسی، چیزی است مرده و بی‌فایده که در زندگی عملی به هیچ نمی‌آید، در حقیقت «مته به خشخاش گذاشتن است» و جز تضییع وقت ثمری ندارد. چنان‌که گفته شد، اینان از زبان‌شناسی تصور نادرستی دارند و نتیجه‌گیری‌های آنان نیز بر بنیاد همین تصور نادرست قرار دارد.

در مورد پاسخ دوم، یعنی تعبیر زبان‌شناسی به چندزبانی، باید توجه داشت که این دو نیز معادل یکدیگر نیستند. زبان‌شناس نباید الزاماً چندزبانه باشد، و کسی که چند زبان می‌داند نیز خود به خود زبان‌شناس نیست. البته اگر زبان‌شناس چندزبانه باشد، نیکوتر است. در حقیقت هرچه آشنایی او با زبان‌های مختلف بیشتر باشد، بینش او نسبت به زبان به طور کلی عمیق‌تر و موفقیت او در کارش بیشتر است. ولی غیرممکن نیست که کسی زبان‌شناس درجه اولی باشد و فقط یک زبان بداند. در واقع چامسکی (N. Chomsky) که شاید معروف‌ترین زبان‌شناس معاصر باشد، نمونه بارزی از یک زبان‌شناس یک‌زبانه است.

از طرف دیگر کودکانی هستند که به مقتضای محیط خانواده یا محیط

اجتماعی خود دو زبان یا بیشتر آموخته‌اند. یا افراد بالغی هستند که می‌توانند با موفقیت و فصاحت کامل چندین زبان را برحسب موقعیت‌های گوناگون به کار برند و در حقیقت از این طریق، یعنی با به کار بردن توانایی عملی خود در استعمال چند زبان، امرار معاش می‌کنند. ولی اینان هیچکدام زبان‌شناس نیستند. در اروپا، مخصوصاً در سوئیس، مدارس هست که مترجمین طراز اول تربیت می‌کند. فارغ‌التحصیلان این مدارس از نظر تسلط به دو یا چندزبانی که به کار می‌برند در سطح بسیار بالایی قرار دارند. به اینان مترجم همزمان گفته می‌شود زیرا در هنگام ترجمه معمولاً بیش از چند ثانیه از گوینده عقب نیستند و کم‌وبیش همزمان با او ترجمه می‌کنند. اکثر این مترجمین در مؤسسات بزرگ بین‌المللی، چون سازمان ملل متحد، به کار مشغول‌اند و وظیفه‌ای که به عهده دارند بسیار خطیر و پر مسئولیت است. ولی حتی این مترجمین خبره و ورزیده نیز زبان‌شناس نیستند.

شاید با مثالی بتوان فرق بین زبان‌شناس و شخص چندزبانه را روشن کرد. اگر رادیو منزل شما خراب شود، شما آن را نزد رادیوساز سرگذر می‌برید و او نقص رادیو شما را برطرف می‌کند و آن را به شما باز می‌گرداند. ولی او ممکن است دربارهٔ قوانین پیچیدهٔ فیزیک الکترونی که حاکم بر کار دستگاه است اطلاعی نداشته باشد و یا اطلاع او ناچیز باشد. او فقط می‌داند چگونه این دستگاه را به کار اندازد. از طرف دیگر، فیزیکدانی که در آزمایشگاه کار می‌کند می‌تواند با دقت کامل توجیه کند که در جهان خارج چه می‌گذرد که منجر به تولید صدا در دستگاه رادیو منزل شما می‌شود و این پدیده تابع چه قوانینی است، ولی ممکن است این شخص هرگز رادیو تعمیر نکند و به خوبی آن رادیوساز حرفه‌ای هم از عهده بر نیاید. همین تفاوت نیز بین زبان‌شناس و شخص چندزبانه وجود دارد. زبان‌شناس در حکم آن فیزیکدان آزمایشگاهی است و شخص چندزبانه مانند آن رادیوساز حرفه‌ای.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر زبان‌شناسی این چیزهایی نیست که مردم معمولاً تصور می‌کنند، پس چیست؟ برای این که بهتر بتوانیم به این سؤال پاسخ گوئیم، لازم است قبلاً به طور خلاصه بحث کنیم که ما زبان مادری خود را چگونه می‌آموزیم. ما زبان خود را در اوان کودکی یعنی در هنگامی که بسیار پذیرا هستیم، یاد می‌گیریم. کودکی که به سن شش سالگی می‌رسد از نظر زبانی، فردی بالغ است، به این معنی که او تا این سن به دستگاه صوتی زبان خود تسلط یافته است، الگوهای اصلی و فعال دستوری آن را آموخته و به آسانی به کار می‌برد، واژه‌هایی که فراگرفته متناسب با تجارب او از محیط است و برای رفع نیازمندی‌های او کاملاً تکافو می‌کند. البته هرچه بزرگ‌تر شود، استعمال الگوهای دستوری و صوتی در او تلطیف می‌شود و درباره آن‌ها نکات تازه‌ای یاد می‌گیرد و به کار می‌برد. هم‌چنین واژگان او در آغاز به سرعت گسترش می‌یابد و بعداً از سرعت آن کاسته می‌شود ولی تا پایان عمر به توسعه خود ادامه می‌دهد. لیکن علیرغم این تغییرات بعدی، می‌توان گفت که یک کودک شش ساله طبعی به زبان مادری خود مجهز شده است زیرا، چنان‌که گفتیم، در این سن هسته اصلی زبان خود را فراگرفته است.

از آنجایی که ما زبان خود را هنگام خردی یاد می‌گیریم و این یادگیری به طور ناآگاه صورت می‌گیرد، و از آنجایی که زبان به سختی در تاروپود زندگی فردی و اجتماعی ما تنیده شده است، ما وجود زبان و کار آن را بدیهی فرض می‌کنیم و هرگز زحمت این سؤال را به خود نمی‌دهیم که چرا و چگونه زبان نقش ارتباطی خود را بدین گونه بازی می‌کند.

چگونه است که من می‌توانم با گذاشتن نشانه‌هایی روی این کاغذ، از راه دور در ذهن شما تصوراتی برانگیزم؟ چگونه است که ما می‌توانیم با کمک صداهایی که از حنجره خود بیرون می‌دهیم دیگران را به کاری که منظور ما است برانگیزیم، مثلاً راننده تاکسی را بر آن داریم که ما را به نقطه‌ای که منظور ما است ببرد؟ ما با کمک این صداها می‌توانیم دیگران

را بخندانیم، بگریانیم، و در آن‌ها عشق یا کینه برانگیزیم، آنان را به کارهای شگفت و غیرعادی واداریم و یا صداها واکنش دیگر در آن‌ها به وجود آوریم.

ما خود در مقابل همین صداها که از حلقوم دیگران خارج می‌شود، واکنش می‌کنیم: دیگران می‌توانند با کمک این صداها ما را خرسند یا غمگین کنند، ما را از شدت عصبانیت دیوانه کنند و یا صداها نوع واکنش دیگر در درون ما برانگیزند. چرا و چگونه زبان می‌تواند چنین نقشی را در ارتباط ما انسان‌ها بازی کند؟ پاسخ ساده‌ای که ممکن است فوراً در ذهن نقش ببندد از این نوع خواهد بود: «خوب، ما می‌توانیم در یکدیگر این واکنش‌ها را برانگیزیم برای این‌که به یک زبان واحد صحبت می‌کنیم». ما به یک زبان واحد سخن می‌گوییم، ولی این پاسخ در واقع عین سؤال است. صحبت کردن به یک زبان واحد مستلزم چیست؟ چطور زبان می‌تواند به عنوان یک وسیله ارتباط در میان ما بدین‌گونه عمل کند؟ اگر شما زبان‌شناس حرفه‌ای نباشید، یا لاقلاً آگاهانه درباره زبان مطالعه نکرده باشید، در این جا باید صادقانه اعتراف کنید که به سؤالات بالا لاقلاً پاسخ دقیق نمی‌توانید بدهید. علت این‌که اکثر ما واقعاً نمی‌دانیم و نمی‌توانیم توجیه کنیم چرا زبانی که روزانه به کار می‌بریم می‌تواند این‌گونه عمل کند، این است که ما پدیده زبان را به دلایلی که گفتیم، بدیهی فرض می‌کنیم و در شرایط عادی واقعاً کمتر موجدی پیش می‌آید که درباره چرایی این امر اندیشه کنیم.

الاستیک

زبان‌شناسی علمی است که برای پاسخ دادن به این‌گونه سؤالات به وجود آمده است. زبان‌شناسی به‌طور علمی توجیه می‌کند که زبان چگونه کار می‌کند. زبان دستگاهی است نظام یافته از علائم آوایی که ارزش آن‌ها به وسیله اجتماع تعیین شده است و گوینده و شنونده برای ایجاد ارتباط بین خود از ارزش قراردادی این علائم استفاده می‌نمایند. زبان، امواج انرژی صوتی را که متعلق به جهان خارج است در قالب‌های

معنی تنظیم می‌کند و از آن برای گزارش دادن راجع به اشیاء، وقایع و تجارب انسان از جهان خارج استفاده می‌کند. زبان‌شناسی با شیوه‌های علمی توجیه می‌کند که این دستگاه چگونه نظام یافته است و چگونه کار می‌کند. زبان‌شناسی زبان را به عنوان پدیده‌ای مستقل مورد مطالعه قرار می‌دهد. بعضی از زبان‌شناسان زبان را چنین تعریف کرده‌اند: «زبان دستگاهی است نظام یافته از صداها، حنجره‌ای و توالی این صداها که برای ایجاد ارتباط بین افراد یک اجتماع به کار برده می‌شود و از اشیاء، وقایع و انواع تجارب تقریباً فهرست کاملی به دست می‌دهد.» اگر ما این تعریف را برای زبان بپذیریم در این صورت کار زبان‌شناسی توصیف ساختمان و نحوه کار این دستگاه است.

وقتی می‌گوییم زبان‌شناسی علمی است تازه، مقصودمان این نیست که علاقه به مطالعه زبان چیزی است کاملاً تازه. برعکس بشر از دیرباز به کار زبان علاقه مند بوده و مطالعه زبان از مسایل اولیه‌ایست که توجه او را به خود جلب کرده است. ولی زبان‌شناسی نوین بر بنیادی کاملاً متفاوت قرار دارد. ما چون در مقاله دیگر وجوه اختلاف زبان‌شناسی نوین و مطالعات قدیم زبان را تشریح کرده‌ایم، در این جا فقط به دو اختلاف اساسی اشاره می‌کنیم. تفاوت زبان‌شناسی نوین با مطالعات قدیم

۱) یکی از تفاوت‌های زبان‌شناسی نوین با مطالعات قدیم زبان در این است که زبان‌شناسی نوین در تحقیقات خود از روش‌های تجربی علوم استفاده می‌کند. مواد اولیه‌ای که زبان‌شناس مورد بررسی قرار می‌دهد همان زبانی است که هر روز عملاً برای ایجاد ارتباط بین افراد اجتماع به کار برده می‌شود. احکام زبان‌شناسی نوین درباره زبان بر بنیاد اطلاعاتی قرار دارد که از مشاهدات عینی زبان به دست می‌آید در حالی که اکثر مطالعات قدیمی زبان فاقد یک بنیان علمی بوده و بیشتر بر حدس و گمان و تصورات فردی اتکا داشته است.

۲) یکی دیگر از تفاوت‌های زبان‌شناسی نوین با مطالعات قدیم در این

است که زبان‌شناسی زبان را به عنوان یک پدیده مستقل و محقق مورد مطالعه قرار می‌دهد در حالی که در گذشته زبان تا آنجا مورد بررسی قرار می‌گرفت که روشنگر مسایل دیگری چون فلسفه، منطق، دین، ادبیات و امثال آن باشد. عصر جدید به این حقیقت پی برده که زبان در زندگی فردی و اجتماعی ما لا اقل تا این اندازه اهمیت دارد که موضوع یک علم مستقل باشد و از این رو زبان‌شناسی نوین با شیوه‌های علمی تازه به وجود آمده و به سرعت رشد کرده است.

زبان‌شناسی در درون خود به شعبه‌هایی تقسیم می‌شود. مطالعات زبان‌شناسی را از نظر زمان می‌توان به دو شاخه اصلی تقسیم کرد. آن شعبه‌ای که می‌کوشد زبان را به عنوان یک دستگاه مورد مطالعه قرار دهد و ساختمان و نحوه کار آن را در زمانی معین، بدون توجه به منشأ و تحول تاریخی آن، توصیف کند، زبان‌شناسی «هم‌زمان» نام دارد. این شاخه از زبان‌شناسی را زبان‌شناسی توصیفی نیز می‌نامند. در مقابل، آن شاخه زبان‌شناسی که می‌کوشد تحول زبان را در طول زمان مورد بررسی قرار دهد، زبان‌شناسی «در زمان» یا زبان‌شناسی تاریخی نام دارد. به عبارت دیگر زبان‌شناسی هم‌زمان یا توصیفی به تشریح ساختمان و کار زبان می‌پردازد، در حالی که زبان‌شناسی در زمان یا تاریخی تغییرات زبان را در طول زمان توجیه می‌کند.

در سال‌های اخیر کانون توجه از زبان‌شناسی تاریخی به زبان‌شناسی توصیفی گردانده شده است. زبان‌شناسی قرن نوزدهم، تحت تأثیر توجیه تکاملی داروین از حیات، به تاریخ و منشأ زبان دلبستگی شدید داشت. در حقیقت قرن نوزدهم دوران زبان‌شناسی تاریخی بود. این گرایش شدید به تاریخ، تا اوایل قرن بیستم همچنان ادامه یافت، ولی زبان‌شناسی نوین توجه خود را روی تحقیقات توصیفی زبان متمرکز کرده و متقابلاً از توجه به مطالعات تاریخی کاسته است زیرا معلوم شده که از تحقیقات توصیفی زبان در زندگی عملی بهره‌برداری بیشتری می‌توان کرد.

انقسام
زبان‌شناسی
از نظر زمان

قلمرو زبان‌شناسی را از نظر آن جنبه‌ای از زبان که مورد مطالعه قرار می‌گیرد، می‌توان به نحو دیگری تقسیم کرد. برای این که بفهمیم این تقسیمات بر چه اساسی صورت می‌گیرد و چگونه به یکدیگر مربوطند، باید به نکته زیر درباره زبان توجه کنیم. تمام زبان‌های جهان، علی‌رغم اختلافات خود، در دو چیز مشترکند: کلیه زبان‌ها از امواج صوتی، یعنی انتقال انرژی از طریق هوا، به عنوان ماده اولیه استفاده می‌کنند؛ هم‌چنین همه آن‌ها این امواج صوتی را در ارتباط با وقایع، اشیا و تجارب انسان از جهان بیرون، یا به عبارت دیگر برای گزارش دادن درباره پدیده‌های جهان بیرون، به کار می‌برند. بنابراین هر زبانی از دو طرف با دنیای خارج بستگی دارد: از نظر ماده، یعنی صوت، و موقعیت‌های محیط خارج که امواج صوتی در ارتباط با آن‌ها به کار برده می‌شوند. این دو خصوصیت در تمام زبان‌های بشری وجود دارد.

ولی زبان‌ها از نظر نظام درونی خود با یکدیگر فرق دارند. زبان‌ها از امکانات اندام‌های تولیدکننده صوت در انسان، به‌طور متفاوت بهره‌برداری می‌کنند؛ از طرف دیگر، امواج صوتی را در قالب الگوهای متفاوت می‌ریزند و بین این الگوها و پدیده‌های جهان خارج به‌طور متفاوت رابطه برقرار می‌کند.



به‌طوری‌که در نمودار مشاهده می‌شود، چهار زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه که به عنوان مثال در نمودار گنجانده شده‌اند، همه از ماده صوتی استفاده می‌کنند تا درباره پدیده جهان خارج، که در این مثال رفتن شخصی است، گزارش بدهند. از این لحاظ هر چهار زبان یکسان

هستند. ولی این زبان‌ها صورت‌های متفاوتی دارند، یعنی امواج صوتی را در قالب الگوهای متفاوتی ریخته‌اند، یا به عبارت دیگر نظام درونی متفاوتی که خاص آن‌ها است دارند.

آن رشته زبان‌شناسی که جوهر یا ماده خام زبان، یعنی اصوات آن حنجره‌ای انسان را مطالعه می‌کند «فونتیک» یا «آواشناسی» (یا ^۱خن‌شناسی) نام دارد. نظامی که بین اجزا صوتی زبان وجود دارد دستگاه صوتی یا فونولوژی زبان را به وجود می‌آورد. در مطالعه دستگاه صوتی زبان بیشتر به کارکرد یا وظیفه اصوات و ارتباط آن‌ها با الگوهای دستوری و واژگانی زبان توجه می‌شود. مطالعه دستگاه صوتی زبان را نیز «فونولوژی» می‌گویند و ما آن را در فارسی «واج‌شناسی» می‌نامیم. شخصی که به مطالعات اصوات زبان و نظام حاکم بر آن‌ها می‌پردازد، «آواشناس» (Phonetician) نام دارد.

اگر به جانب دیگر نمودار نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که الگوهای صوری زبان برای بیان واقعهای در جهان خارج به کار رفته‌اند. رابطه بین الگوهای صوری زبان، و رویدادها و پدیده‌های جهان بیرون همان است که ما در زبان روزمره به آن «معنی» می‌گوییم. آن شاخه زبان‌شناسی که بیشتر به مطالعه معنی الگوهای زبان می‌پردازد «معناشناسی» (Semantics) نام دارد و محققى که در این زمینه تخصص پیدا می‌کند «معناشناس» نامیده می‌شود.

قسمت مرکزی نمودار، یعنی صورت، که بین جوهر یا ماده و پدیده‌های جهان بیرون قرار دارد، هسته اصلی زبان و در نتیجه هسته اصلی زبان‌شناسی را به وجود می‌آورد. در این جا است که دستور، واژگان و نظام صوتی زبان با هم برخورد می‌کنند. برای نامیدن این شاخه زبان‌شناسی نام‌های متفاوتی به کار برده شده است. بعضی آن‌را «زبان‌شناسی صوری» و بعضی دیگر «زبان‌شناسی ساختاری» نامیده‌اند. اصطلاح «زبان‌شناسی» به طور عام هر سه شاخه، یعنی آواشناسی،^۱

معناشناسی و زبان‌شناسی ساختاری را دربر می‌گیرد، ولی بالاخص برای نامیدن این هسته مرکزی که محل برخورد جنبه‌های مختلف زبان است به کار برده می‌شود.

این سه شعبه اصلی، یعنی آواشناسی، معناشناسی و زبان‌شناسی ساختاری، خود به شعباتی تقسیم می‌شوند. مثلاً آواشناسی به سه شعبه کوچک‌تر تقسیم می‌شود که می‌توان آن‌ها را «آواشناسی تولیدی»، «آواشناسی فیزیکی» و «آواشناسی ادراکی» نام نهاد. آواشناسی تولیدی نحوه تولید یا فراگویی صداها را به وسیله اندام‌های گویایی بررسی می‌کند. این قدیمی‌ترین شعبه آواشناسی است و روش‌ها و ملاک‌های آن بیشتر از زیست‌شناسی منشأ می‌گیرد. آواشناسی فیزیکی خصوصیات صوت را به عنوان یک پدیده فیزیکی مورد مطالعه قرار می‌دهد. این شعبه جدیدتر از شعبه آواشناسی تولیدی است و روش‌ها و ملاک‌های آن از علم فیزیک سرچشمه می‌گیرد. در نتیجه اختراع ماشین‌های الکترونیکی که ضبط و تجزیه و تحلیل دقیق صداها را از دیدگاه فیزیک میسر گردانیده، این شعبه در سال‌های اخیر به شدت گسترش یافته است و بر آن می‌کوشد که جانشین شعبه‌های دیگر آواشناسی نیز بشود. شعبه سوم، آواشناسی ادراکی است که قلمرو مطالعه آن، ادراک صداها را به وسیله شنونده است. این جدیدترین شعبه آواشناسی است. این شعبه روان‌شناسی وجه اشتراک زیادی دارد زیرا توجه علمی این که در دستگاه عصبی شنونده و به‌ویژه در مغز او، چه می‌گذرد که منجر به ادراک صداها را می‌شود و کدام خصوصیت یا خصوصیات صوت در ادراک پیام‌های زبان نقش اساسی‌تری دارد، موضوعی است هم مربوط به روان‌شناسی و هم مربوط به آواشناسی ادراکی.

در زمینه زبان‌شناسی صوری یا ساختاری که هسته مرکزی علم زبان‌شناسی است انشعابات و گوناگونی‌های زیادی مشاهده می‌شود. در این جا است که درباره ساختمان و نحوه کار زبان با مکتب‌ها و نظریه‌های